

اسدالله علم و قیام 15 خرداد

امیر اسدالله علم فرزند محمدابراهیم خان شوکت الملک دوم در سال 1299 ش در شهر بیرجند متولد شد. هرچند خاندان علم پیشینه خانوادگی خود را تا قرون دوم و سوم هجری قمری تسری می‌دهند، با این احوال از واپسین دوران سلطنت صفویه نشانه‌هایی از حضور برخی افراد منتسب به این خاندان در رأس امور لشکری و کشوری در لابلای منابع تاریخی به چشم می‌خورد. حداقل از واسط دوران سلطنت قاجارها بدین سو خاندان علم تقریباً همواره حکمرانان و صحنه‌گردانان اصلی مناطق سیستان و بلوچستان بوده‌اند. در هنگام تولد اسدالله علم هم، پدر او شرکت‌الملک دوم حکمران سیستان و بلوچستان بود. وی از معهود حکمرانان و خاندان‌های متنفذ بود که اساساً به خاطر پیوندهای دیرینه با بریتانیایی‌ها و سپس کنار آمدن با جریان کودتای سوم اسفند 1299 و طرفداری هدفمند از رضاخان شأن و شوکت پیشین را تا حد زیادی حفظ کرد. با آغاز قدرت‌یابی و سلطنت رضاشاه خاندان علم در سلك طرفداران و خدمتگزاران سلسله جدید پهلوی وارد شد و به سرعت روابط نزدیک و حساب شده‌ای میان شوکت‌الملک و شخص رضاشاه و برخی دیگر از خاندان‌های متنفذ که البته با محافل بریتانیایی هم پیوندهای پنهان و پیدایی داشتند، شکل گرفت و شوکت الملک از سال 1314 تقریباً برای همیشه به تهران آمد. چندین بار لباس وزارت پوشیده و استاندار فارس شد و در حالی که ارتباط او با خانواده سلطنت رو به فزونی می‌نهاد با دستور مستقیم رضاشاه موجبات ازدواج فرزندش اسدالله علم با دختر قوام‌الملک شیرازی را (در سال 1318 ش) فراهم آورد. بدین ترتیب پای اسدالله علم هم به دربار باز شد و میان او با ولیعهد وقت محمدرضا پهلوی دوستی و ارتباط نزدیک و دیرپایی به وجود آمد که تا آخرین روزهای عمر او (علم) تداوم داشت. در فاصله سالهای 1318 - 1321 ش اسدالله علم از دانشکده کشاورزی کرج لیسانس کشاورزی گرفت و مدت کوتاهی پس از مرگ پدرش شوکت‌الملک در سال 1323 پیشخدمت شاه شد و تا سال 1326 که از سوی قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت فرماندار کل سیستان و بلوچستان شد، روابط نزدیکی با شاه و خاندان سلطنت داشت. شواهد و قراینی هم وجود داشت که نشان می‌دهد در طول دهه 1320 اسدالله علم با محافل نزدیک به بریتانیایی‌ها ارتباطاتی دارد و در عین حال در راستای حمایت از شاه و دربار در برابر جریان‌های سیاسی تأثیرگذار در مسائل داخلی و خارجی ایران مداخلاتی انجام می‌دهد. علم خیلی زود مورد توجه شاه قرار گرفت و با اعمال فشار او و دربار بود که از اواخر سال 1327 تا 1329 چند بار (در حالی که هنوز بسیار جوان بود) لباس وزارت (کشور - کشاورزی و کار) پوشید و به عنوان عامل شاه در کابینه‌ها حضور مؤثر پیدا کرد. اسدالله علم که به زودی در جایگاه مورد اعتمادترین و نزدیکترین افراد به شاه قرار گرفت به نوعی رابط او با کابینه‌ها و در واقع خبر رسان تحولات و اقداماتی بود که احياناً دور از اطلاع شاه صورت عملی به خود می‌گرفت. علم در نیمه دوم دهه 1320 هر آنچه توانست در تقویت موقعیت شاه در قبال دولت و مجلس و دیگر ارکان و قطب‌های قدرت و نفوذ کوشید و به ویژه با باندهای توطئه‌گری که در راستای تضعیف موقعیت ارکان مشروطیت (مجلس شورای ملی و نیز دولت پارلمانی) و تحکیم پایه‌ها، قدرت استبدادی شاه فعالیت می‌کردند، همکاری نزدیک و مؤثری داشت. در طول دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت اسدالله علم را عمدتاً در اردوگاه طرفداران دربار شاه، محافل بریتانیایی و مخالفان احزاب، گروه‌ها و تشکلهای ملی و مذهبی می‌بینیم. وی در میان احزاب و گروه‌های اسلامی و ملی در واپسین سالهای دهه 1320 و اوایل دهه 1330 به بعد جایی نداشت و نشانه‌های بدست نیامده است که بازگویی کمترین نقش علم در نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران باشد.

به دنبال تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران و آغاز نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق که توطئه‌های دربار، شاه و محافل نزدیک به سیاست تجاوزکارانه بریتانیا در ایران بر ضد دولت و ملت ایران افزایش روز افزونی پیدا کرد، اسدالله علم هم به خاطر مشارکت در این گونه اقدامات توطئه‌آمیز بدستور مصدق نخست‌وزیر به بیرجند تبعید شد (البته قرار بود به خارج از کشور تبعید شود اما دکتر مصدق به دلایلی از این امر چشم پوشید). اسدالله علم در تمام دوران نخست‌وزیری مصدق و سپس وقوع کودتای 28 مرداد 1332 در تبعید شرق و جنوب شرقی کشور بود و از همان منطقه با مخالفان دولت مصدق (در داخل و خارج از کشور) در ارتباط بود.

ضمن این که در منطقه سیستان و بلوچستان هم از توطئه بر ضد دولت مصدق از هیچ کوششی فروگذار نکرد. پس از کودتا و بازگشت دوباره شاه و کودتاگران به قدرت، اسدالله علم تبعیدگاهش را به قصد تهران ترک کرد و کماکان در ردیف نخست دوستان و خدمتگزاران شاه قرار گرفت و در جریان انتخابات دوره 18 مجلس دخالت‌های ناروایی بسیاری کرد و هنگامی که به دنبال قدرت‌نمایی‌های فضل‌الله زاهدی نخست‌وزیر کودتا، شاه بر آن شد او را برکنار کند، اسدالله علم این سپهبد جاه‌طلب را وادار کرد تا به سرعت پست نخست‌وزیری را ترک کند. در دولت حسین علاء که پس از عزل زاهدی به قدرت رسید اسدالله علم در نقش بسیار مهم وزیر کشور ظاهر شد تا انتخابات دوره 19 مجلس شورای ملی را آنگونه که دلخواه شاه بود به انجام رساند. هم او بود که لایحه تشکیل ساواک را تهیه و تقدیم مجلس کرده و در از میان برداشتن واپسین نشانه‌های نظام نیم‌بند مشروطیت (مطبوعات و روزنامه‌ها، مخالفان و منتقدان سیاسی و غیره ...) آبی فروگذار نکرد.

اسدالله علم از اواسط دهه 1320 به بعد مجموعه‌ای از افراد نامتجانس سیاسی، فرهنگی، نظامی و غیره را که به طیف‌های مختلفی علاقه نشان می‌دادند، به سلك دوستان طرفداران خود و مآلاً رژیم پهلوی و شخص شاه وارد ساخت که در مقاطع مختلف عمر سیاسی او در سطوح مختلف با او همکاری و همفکری می‌کردند و اعضای باند او را تشکیل می‌دادند. در اواسط دهه 1330 دیگر

بندرت در میان رجال کشوری و لشکری کسی را نزدیکتر از علم به شخص شاه می‌شناسیم که آمادگی داشت هر آنچه شاه بخواهد به نحو مطلوب و دلخواه او انجام دهد. بر همین اساس بود که در نخستین روزهای سال 1336 شاه او را مأمور تشکیل و تأسیس حزب مردم ساخت و او تا پایان دوران نخست‌وزیری دکتر منوچهر اقبال (1336 - شهریور 1339) این مهم را در چارچوب دموکراسی دلخواه شاه و حامیان خارجی آن به انجام رسانید و هنگامی که به دنبال بروز افتضاح در جریان انتخابات تابدستانی دوره بیستم مجلس مجبور به کناره‌گیری از رهبری حزب مردم شد، به مقتضای تحولاتی که در عرصه سیاسی - اجتماعی کشور بروز کرده بود، در راستای باز هم حمایت از موقعیت متزلزل شاه در اریکه قدرت مأموریت‌های مهمتری به عهده او نهاده شد. در طول دوران کوتاه نخست‌وزیری شریف امامی (در سال 1339) و نیز زمامداری علی امینی (تیر 1341) اسدالله علم میان شاه و برخی گروه‌های سیاسی تأثیرگذار در مسائل آن روز کشور به واسطه‌گری پرداخت تا به نوعی وضعیت نگران‌کننده شاه در قبال دولت (به ویژه علی امینی) و نیز آمریکاییان را بهبود بخشد و با ایجاد شکاف و چند دستگی در میان گروه‌های سیاسی و دولت و دادن برخی وعده‌های سیاسی (البته فاقد ضمانت اجرایی) علی امینی و دولت او را تضعیف کرده و از چشم آمریکائیان بیاندازد. برخی از رهبران و اعضای درجه اول جبهه ملی و نیز خلیل ملکی از جمله افرادی بودند که علم آنان را در این پروژه به خدمت گرفت. بدین ترتیب علی امینی به پایان راه خود در عرصه نخست‌وزیری رسید. دیگر تمام شرایط برای ارتقاء اسدالله علم و فادارترین نوکر شاه به پست مهم نخست‌وزیری آماده شده بود. علم از تیر 1341 تا اسفند 1342 در یک برهه بسیار حساس و بحرانی بر مقام نخست‌وزیری تکیه زد تا چنانکه مطلوب آمریکائیان بود برنامه اصلاحات پیشنهادی آنان را (که به زودی نام انقلاب سفید بر آن نهاده شد) به مورد اجرا بگذارد و مخالفان سیاسی حکومت را از پیش رو بردارد. در این میان گروه‌هایی نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی ایران با سهولت بیشتری مقهور حکومت شدند. اما جریان مخالفت علما و روحانیون تحت رهبری امام خمینی با اصلاحات مورد نظر شاه، دولت اسدالله علم را با چالش‌هایی بس جدی مواجه ساخت و سرکوبگری‌ها و ددمنشی‌های پرشماری را به دنبال آورد که تا واپسین ماه‌های عمر دولت علم با نوساناتی تداوم یافت. با آغاز نخست‌وزیری علم سبطره شاه بر مجموع دولت و حکومت گسترش چشمگیر و کم‌نظیری یافت. آگاهان به امور کابینه علم را مجموع‌های از افراد بدون صلاحیت و فاقد وجاهت لازم جهت کسب مقام وزارت ارزیابی کرده آن را به تمسخر گرفتند. برنامه انقلاب سفید در همین دوران آغاز شد و برغم مخالفت‌های گسترده مردمی، در 6 بهمن 1341 آن رفراندوم مشهور برگزار شد و با گسترش فشار بر مخالفان و زندانی شدن بسیاری از فعالان و منتقدان سیاسی در 2 فروردین 1342 کشتار مدرسه فیضیه و سپس قیام معروف 15 خرداد 1342 به وقوع پیوست. شاه در ششم خرداد 1342 طی نطقی در کرمان روحانیون را به دزدان، غارتگران و حیوانات نجس تشبیه کرد. امام خمینی در 13 خرداد، شاه را مورد حمله قرار داد و انقلاب سفید وی را، انقلاب سیاه خواند.

در پی این سخنرانی اسدالله علم دستور داد مراسم مذهبی و سوگواری محرم را در شهرهای قم و تهران مورد تهاجم قرار دهند. طی روزهای 13 و 14 خرداد 1342 تعداد زیادی از واعظ و روحانیون را دستگیر کردند. برخی از دستگیرشدگان عبارت بودند از: مرتضی مطهری، مکارم شیرازی، حسین غفاری، محمد تقی‌واحدی، مصطفی طباطبائی قمی، عباسعلی اسلامی، حسین خندق‌آبادی، عزالدین زنجانی، علی‌اصغر اعتمادزاده، عبدالکریم هاشمی‌نژاد، فرج‌الله واعظی، احمد حسینی همدانی، علی موحد ساوجی، محمدحسن بکایی، عیسی اهری، اثنی‌عشری و سیدمحمد صدیقی.

به دنبال دستگیری این افراد دامنه اعتراض و تظاهرات گسترش بیشتری یافت بالاخص در تهران دانشجویان دانشگاه تهران به صف معارضان پیوسته و در مخالفت با دولت علم و رژیم پهلوی با روحانیون هم صدا شدند. بدین ترتیب طی روز چهاردهم خرداد، که مصادف با 11 محرم 1383 ق بود. در شهر تهران تظاهرات قابل توجهی از اقشار مختلف برپا شد و شعارهایی به طرفداری از امام خمینی و موضع وی در قبال دولت علم از سوی راهپیمایان سر داده شد. اسدالله علم نخست‌وزیر احساس کرد که برای جلوگیری از تظاهرات تنها یک راه حل وجود دارد و آن هم دستگیری رهبران مخالفان است. بدین ترتیب به دستور نخست‌وزیر در شب 15 خرداد 1342 کماندوها و دیگر نیروهای انتظامی مناطق مختلف شهر قم را محاصره کرده و در صبحگاه همان روز امام خمینی را دستگیر و به تهران بردند و در پادگان قصر زندانی ساختند.

خبر دستگیری امام در مدتی اندک در سراسر شهر قم پخش شد و به دنبال آن گروه‌های نسبتاً عظیمی از مردم به خیابان‌ها ریخته و به دستگیری ایشان اعتراض کردند. بدین ترتیب قیام معروف 15 خرداد 1342 در شهر قم شکل گرفت. در تهران نیز بلافاصله پس از پخش خبر دستگیری امام خمینی اقشار مختلف مردم به خیابان‌ها هجوم آورده و شعارهایی له ایشان و بر ضد دولت سر دادند و برخی مراکز دولتی نیز مورد تهاجم تظاهرکنندگان قرار گرفت. بدین ترتیب تهران نیز در قیام ضد رژیم با شهر قم همگام شد. در چنین شرایطی علم تنها راه برخورد با بحران پیش آمده را در سرکوب قهرآمیز آن جستجو کرد. بالاخص اینکه شورش فوق به حدی گسترده شده بود که احساس می‌شد هرگاه در اسرع وقت با آن مقابله نشود، می‌تواند خطر سقوط رژیم را هم به دنبال داشته باشد.

علینقی عالیخانی درباره چگونگی برخورد اسدالله علم نخست‌وزیر با تظاهرکنندگان 15 خرداد 1342 می‌نویسد:

«علم در روزهای حساس قیام 15 خرداد فعالیت خستگی‌ناپذیری داشت و با مقام‌های انتظامی پیوسته در تماس بود و خود از کلانتری‌های مناطق حساس شهر سرکشی می‌کرد و به همه مسئولان هشدار می‌داد خود را برای رویارویی با آشوبی بزرگ آماده

کنند. به این سان هنگامیکه در بامداد روز 15 خرداد 1342 (5 ژوئن 1963) تظاهرات در اطراف بازار تهران آغاز شد علم آماجگی کامل داشت و به رئیس شهربانی وقت سپهبد نصیری تلفنی دستور تیراندازی داد و در برابر تردید نصیری یادآور شد که این دستور را به عنوان نخست‌وزیر می‌دهد و نامه مؤید این دستور را نیز بی‌درنگ برای او خواهد فرستاد. خود نیز پس از ساعتی به دفتر نصیری رفت و از نزدیک شاهد وضع روز بود. این خون‌سردی و قاطعیت علم اثر بسیار مثبتی داشت و مسئولان انتظامی توانستند در چند ساعت به این غائله پایان دهند و تظاهرکنندگان را به شدت سرکوب کنند.»¹

خود اسدالله علم نیز حدود ده سال پس از واقعه 15 خرداد 42، در تاریخ 15 آذر ماه 1352، ضمن یادآوری خاطرات دوران نخست‌وزیری خود، جریان چگونگی برخوردش با تظاهرکنندگان را چنین شرح می‌دهد:

«عرض کردم در جریانات 15 خرداد و اغتشاش تهران و ایران که غلام نخست‌وزیر بودم جز ارتشبد نصیری که آن وقت رئیس شهربانی بود بقیه تقریباً دست و پای خود را گم کرده بودند و بدین جهت من ناچار شدم نخست‌وزیری را ترک کرده و تقریباً تمام روز را در شهربانی در ستاد عملیات باشم که اینها دستپاچه نشوند. [شاه] فرمودند: من هم در آن موقع ناچار شدم چندین دفعه به شدت به او ایسی که آن وقت فرمانده گارد بود بگویم مجبورید تیراندازی کنید. عرض کردم از نخست‌وزیری دستور کتبی هم گرفتند و باز هم ترسیدند و دائماً به من می‌گفتند باید دید ریشه این کار کجاست. در صورتی که نظامی هیچ لازم نیست که ریشه کار را جستجو کند.»²

هرچند شاه در رأس هرم قدرت عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری درباره چگونگی برخورد با تظاهرکنندگان بود، اما در این میان نقش کلیدی را در سرکوب تظاهرکنندگان شخص اسدالله علم نخست‌وزیر بر عهده داشت. شاه هر چند تردیدی نداشت که باید به مخالفت روحانیون به نوعی پایان داده شود، و حتی گفته شده است که شاه به عنوان فرمانده کل نیروهای نظامی شخصاً فرماندهی عملیات را بر عهده داشته و افرادی نظیر سرلشکر پاکروان تحت دستورات مستقیم شاه قیام 15 خرداد را سرکوب کرده‌اند، اما این نظر، با توجه به ویژگی‌های شخصی شاه، از سوی اغلب محققین مورد تردید واقع شده و نقش اصلی سرکوبگری به اسدالله علم نخست‌وزیر نسبت داده شده است. با توجه به شواهد و قراین نسبتاً فراوان نظر اخیر درست‌تر می‌نماید و علم نخست‌وزیر را باید سرکوبگر تظاهرات روزهای قیام 15 خرداد دانست. داریوش همایون، که خود سالها در دوران محمدرضا شاه از دولتمردان عالی مقام کشور محسوب می‌شد، نقش قاطع علم در پایان دادن به قیام 15 خرداد را مورد تصدیق قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که هرگاه در آن هنگام ثبات و قاطعیت شخص اسدالله علم نبود چه بسا رژیم پهلوی با خطر سقوط مواجه می‌شد. 3 ویلیام شوکراس نیز به نقل از جعفر بهبهانیان متصدی امور مالی شاه مسئول اصلی کشتار قیام 15 خرداد را اسدالله علم می‌داند و می‌نویسد:

«جعفر بهبهانیان متصدی امور مالی شاه به هنگام اغتشاشات 1963 در کنار علم بود بعدها تعریف کرد که شاه به علم گفته بود مردم را نکشد. علم پاسخ داده بود شما شاه هستید و من نخست‌وزیرم. من مسئول امنیت هستم و به هر طریقی که بتوانم مردم را ساکت خواهم کرد. اگر موفق شدم شما همچنان شاه خواهید بود. اگر شکست بخورم می‌توانید مرا به دار بزنید و باز همچنان شاه خواهید بود.»

حتی گفته می‌شد اسدالله علم به شاه توصیه کرده بود که جهت انتقام کشی سخت از روحانیون اجازه دهد آیت‌الله امام خمینی رهبر قیام 15 خرداد را نیز بلافاصله پس از دستگیری اعدام کند. 4

اسدالله علم همچنین برای مرعوب ساختن مخالفین طی مصاحبه‌ای از احتمال اعدام حضرت آیت‌الله خمینی در چند روز آینده خبر داده بود. به همین دلیل رهبران روحانی مانند شریعتمداری و مرعشی‌نجفی که از این مصاحبه اسدالله علم سخت تکان خورده بودند، تلاش گسترده‌ای صورت دادند تا با تاسی به مجامع بین‌المللی و جهانی فجایی را که در فضای سیاسی - اجتماعی ایران حاکم بود به گوش جهانیان برسانند و اسباب استخلاص ایشان را فراهم سازند.

هنگامی که مأموریت اسدالله علم در رأس دولت پایان یافته تلقی شد، در اسفند 1342 حسنعلی منصور کاندید آمریکاییها با تیم ویژه‌اش مأمور تشکیل کابینه شد و اسدالله علم مدت کوتاهی بعد به ریاست دانشگاه شیراز که به زودی نام دانشگاه پهلوی بر آن نهاده شد، منصوب گردید. او تا آبان 1345 در این مهم باقی مانده و تلاش بسیاری انجام داد تا در رقابت با دانشگاه تهران، دانشگاه پهلوی را، چنانکه مطلوب شاه بود گسترش کمی و کیفی دهد. نظیر حزب اقلیت مردم که برغم استعفای علم از دبیر کلی آن در شهریور 1339، تا پایان دوران فعالیت در 11 اسفند 1353 کماکان در تیول علم و طرفداران او باقی ماند، دانشگاه پهلوی شیراز هم به رغم کنارگیری رسمی علم از ریاست آن در آبان 1345 تا واپسین نوران عمر اسدالله علم عمدتاً تحت کنترل او و دوستان و همفکران نزدیکش فعالیت می‌کرد. علم از واپسین سالهای دهه 1320 بر املاک و دارایی‌های شخص شاه و خاندان سلطنت که عمدتاً یادگار دوران رضاشاه بود، مدیریت و ریاست می‌کرد و فقط پس از آغاز دوران نخست‌وزیری او بود که با توأم گرفتن کار مدیریت و هدایت املاک و مستغلات پهلوی و تأسیس سازمان جدید بنیاد پهلوی از اداره مستقیم آن کناره گرفت و جعفر شریف‌امامی در این مهم جانشین او شد. انتصاب علم به مقام وزارت دربار شاهنشاهی که بیش از یازده سال به طول انجامید، اوج قدرت و نفوذ اسدالله

علم در دوران سلطنت پهلوي به شمار مي‌رود.

در آن برهه شاه علي‌الظاهر بر بسياري از مشکلات و بحران‌هاي داخلي و خارجي خود پايان داده و با سرکوب قهرآمیز مخالفت‌ها، به‌گونه‌اي فزاينده در روش استبدادي و خودکامانه حکومت گام نهاده و به ویژه دولت، مجلس و مجموعه حاکمیت را مقهور اداره و خواسته خود ساخته بود. در چنین شرايطي بود که حضور دوست ديرينه و نوکر باوفا و مورد اعتمادش اسدالله علم در رأس وزارت دربار شاهنشاهي، که جز رضایت خاطر مخدوم خود به موضوع ديگر نمي‌انديشيد، بیش از هر زمان ديگر توانست بر جاه‌طلبی‌ها و لجام گسيختگی‌هاي سياسي شاه دامن بزند و به نوعي مرکز ثقل تصميم‌گيري‌هاي مهم سياسي را به وزارت دربار منتقل سازد. بر همین اساس هم بود که به سرعت تمام امور مهم سياسي، اقتصادي، فرهنگي (به ویژه سياست خارجي)، نظامي و امنيتي از هیأت دولت رخت بر بست و با محوریت شخص شاه عمدتاً در وزارت دربار حل و فصل مي‌شد و در این میان شخص اميراسدالله علم مقتدرترین و مورد اعتمادترین کسانی که تا آن زمان در دوران محمدرضا شاه در آن مقام (وزارت دربار) قرار گرفته بود عملاً در رأس بسياري از مسائل کلان و درجه اول کشور به رتق و فتق امور مشغول شد. بدین ترتیب اسدالله علم که اعتماد شاه نسبت به او روندی روز افزون پيدا مي‌کرد در شکل دادن به بسياري از مسائل مهم سياسي و فرهنگي و نقش درجه اول و تعيين کننده‌اي بر عهده گرفت و از سوي ديگر بسياري از هیأت‌هاي نمايندگی خارجي، سفرا، پيمانکاران بزرگ خارجي، دلالان اسلحه، تجار و بازرگانان، سياستمداران درجه اول کشورهای مختلف جهان و دهها نمونه ديگر از کسانی که قصد داشتند در مجموعه حاکمیت پهلوي به نوابي رسیده و خواسته‌هايشان به سرعت با اقبال حکومت و شخص شاه روبرو شود نه به هیأت دولت بلکه مستقیماً و بدون هیچگونه واسطه‌اي به وزارت دربار و عمدتاً شخص امير اسدالله علم وزير دربار مراجعه مي‌کردند که در موارد بسياري بدون رجوع و اطلاع به شخص شاه، از سوي او دستور موافقت و يا رد صادر مي‌شد و يا با شفاعت و تمنای او شاه با خواست‌هاي مشروع و يا غير اصولي ريز و کلان بسياري موافقت و يا مخالفت مي‌کرد. اسدالله علم که در رأس وزارت دربار سخت ميسوطلایب و مورد اعتماد شاه بود در جريان تمهيد مقدمات و برگزاری برخي از مهم‌ترین مراسم و جشن‌هاي آن روزگار نظير جشن‌هاي تاجگذاری شاه و فرح در آبان 1346، جشن‌هاي 2500 ساله شاهنشاهي در مهر 1350 و جشن‌هاي پنجاهمین سال شاهنشاهي پهلوي در سال 1355 نقش درجه اول و تعيين کننده‌اي ایفا کرد. علم که در میان رجال، دولتمردان و کارگزاران ريز و کلان حکومت دوستان و طرفداران قابل توجهي داشت، با برخي از مهم‌ترین رجال حکومت رقابت ديرينه و تداگتگی را دنبال مي‌کرد و از هرگونه فرصتي جهت از اعتبار انداختن آنان در نزد شاه فروگذار نمي‌کرد. هویدا نخست‌وزير وقت و دکتر منوچهر اقبال از جمله این افراد محسوب مي‌شدند. علم همواره تلاش مي‌کرد چنین بنمایاند که بیش از هر دولتمرد و رجال حکومتي نسبت به شخص شاه و رژیم پهلوي وفاداري دارد و به ویژه همواره به هویدا و دولت او ايراد وارد مي‌ساخت که با ندانم کاری‌هاي خود مشکلاتي را پيش روي حکومت قرار مي‌دهد و به اصطلاح جلوه اقدامات داهيانه شخص شاه در میان مردم کشور را کمرنگ مي‌کند. اسدالله علم به ویژه با سفرای وقت بریتانیا و آمریکا در ایران روابط بسیار نزديکي داشت و بسياري از خواست‌هاي آنان از حکومت ایران و ديگر مسائل فيمابين حکومت ایران با دولتهای متبوع آنان از طریق علم و وزارت دربار صورت عملي به خود گرفته و حل و فصل مي‌شد.

بخش قابل توجهي از مذاکرات و گفت و گوها، تقاضاهای متقابل و تحولات مبتلا به مسائل نفتي حکومت ایران با اعضاي او پک، شرکت‌هاي نفتي و خريداران نفت از طریق واسطگي علم انجام مي‌شد و وزاري مسئول در دولت هویدا جهت طرح خواست‌هاي خود و يا پاسخگويي پيرامون عملکرد و فعاليت‌هاي خود بناچار یکسره راهي وزارت دربار مي‌شدند تا از طریق وزير دربار با شاه ملاقات و يا گزارشات خود را تقديم کنند و نیز دستورات و توصیه‌هاي لازم را بشنوند و کسانی از رجال و کارگزاران حکومت هم که از حوزه خدمت و يا فعاليت خود نارضايتي و شکایت داشتند و يا در عرصه رقابت‌هاي دروني و شخصي با وزراء نخست‌وزير و ديگر حکومتمگران خود را نیازمند ياري و کمک مي‌ديدند، راهي وزارت دربار مي‌شدند تا براي بهبود موقعیت آنان چاره‌انديشي شود.

اسدالله علم همانگونه که خود نیز معترف است مصلحت انديشانه و در واقع به حکم اجبار رضاشاه با ملک‌تاج قوام دختر قوام‌الملک شیرازي ازدواج کرد و حاصل این ازدواج هم دو دختر بنام‌هاي رودابه و ناز بود. اما چنانکه باز هم از لابلای نوشته‌هاي خود او بر مي‌آید هیچ‌گاه روابط گرم و دلنشینی با همسر خود نداشت و همواره میان آن دو به اصطلاح شکرآب و بگو و مگوهاي خانوادگی در جريان بود. این اوضاع به ویژه به خصایل فردي و اخلاقي علم مربوط مي‌شد که تقريباً هیچ‌گاه خود را مقید به وفاداري به همسر قانوني‌اش نشناخت و فساد و بي‌بند و باري اخلاقي او تا واپسين دوران عمر کماکان تداوم يافت. تا جايي که حتي یک بار ملک‌تاج همسرش جهت رهايي از قيد بي‌وفايي‌هاي شوهر به فکر خودکشي هم افتاد. اما علم هیچ‌گاه به اعتراضات و شکایت‌هاي همسرش اعتنايي نکرد. در این راستا علم براي شخص شاه هم مقدمات مجالس لهو و لعب را فراهم آورده و به ویژه پس از انتصاب به وزارت دربار معشوقه‌هاي ایرانی و خارجي بسياري را تقديم مخدومش ساخت؛ تا جايي که شخص فرح پهلوي همسر شاه هم همواره در این باره علم را ملاقات کرده از او کله و شکایت داشت. علم در جاي جاي خاطرات خصوصي و محرمانه خود در باره به اصطلاح الواطي‌هاي مشترکش با شاه و اعتراضات همسر خود و شخص فرح در این باره اشارات آشکار و ميسوطلایب کرده است.

شاید مهم‌ترین اقدام اسدالله علم در طول دوران طولاني وزارت‌دربارش، تدوين تقريباً منظم خاطرات روزانه بود که از سال 1347

تا واپسین ماههای عمرش در سال 1356 تداوم یافت. هر چند بر بخش‌هایی از این خاطرات که تاکنون قسمت اعظم آن چاپ و منتشر شده است، نقدهایی وارد است، با این احوال و دلایل عدیده برای شناخت عمیق‌تر و ملموس‌تر مسائل دوران پهلوی از اهمیت و اعتبار درجه اولی برخوردار است.

اسدالله علم از ثروتمندترین رجال و دولتمردان آن روزگار محسوب می‌شد و ارزش دارایی‌ها و املاک و داشته‌های او به میلیون‌ها دلار می‌رسید. او بارها در خاطرات خود شاکر است که به پیمان حکومت محمدرضا شاه به ثروت سرشاری دست یافته است. ضمن این که خانواده علم در بیرجند و در سیستان و بلوچستان املاک و دارایی‌های پرشماری داشتند که این خود اسدالله علم را در ردیف بزرگترین ملاکان و صاحبان ثروت و مکننت کشور قرار می‌داد.

همزمان با مشاغل رسمی، اسدالله علم در هیأت‌امناهای دانشگاه، مجموعه و سازمان فرهنگی و ورزشی، بیمارستان‌ها، انجمن‌ها و غیره و عضویت داشت و تعداد نشان‌های دریافتی او از شاه و مقامات دیگر کشورهای جهان (که عمدتاً به دلایل سیاسی اعطا می‌شد) به دهها مورد بالغ می‌شد.

شواهد و قرائنی وجود داشت که نشان می‌داد اسدالله علم از اوایل دهه 1350 به تدریج به بیماری کشنده و مرگبار سرطان لنفاوی (خون) مبتلا شده است. اما این بیماری در آغاز پیشرفتی کند داشت و فقط از حدود سال 1355 به بعد بود که علم دریافت سرطان رشد کرده و در جسم او به سرعت جان و پیکر او را زایل کرده از میان می‌برد. به همین دلیل به تدریج از گستره فعالیت‌های خود در وزارت دربار کاست و مسافرت‌های او به خارج از کشور جهت پیگیری بیماری و یافتن راه احتمالی معالجه افزایش یافت. اما شواهد و قرائن موجود نشان می‌داد که او دچار بیماری بدخیم و علاج‌ناپذیری است که در آینده‌ای نه چندان دور از پایش درخواهد آورد. بر همین اساس هم بود که بناچار در مرداد 1356 استعفایش را از وزارت دربار تقدیم شاه کرد و شاه که دیگر آمیدی به علم نداشت، استعفای او را پذیرفته و امیرعباس هویدا را که جای خود را در پست دیرپای نخست‌وزیری به دکتور جمشید آموزگار سپرده بود، جایگزین او ساخت. هر چند علم در واپسین سال و ماههای عمر خود به احساس و شناخت دقیق‌تری از اوضاع بحرانی کشور و تزلزل موقعیت رژیم پهلوی دست یافته بود، اما مجال آن را نیافت که شاهد فروپاشی نهایی رژیم پهلوی باشد.

علم که مدتی از شش ماهه دوم سال 1356 را در زادگاهش بیرجند گذرانید. و به خاطر عود بیماری پایان ناپذیرش بناچار راهی آمریکا شده بود، نهایتاً در روز جمعه 25 فروردین 1357 در شهر نیویورک درگذشت و در 27 فروردین همان سال در مقبره خانوادگی خود در شهر مشهد به خاک سپرده شد. با مرگ علم شاه بدون تردید وفادارترین و مورد اعتمادترین نوکران و رجال تمام دوران حکومت 37ساله خود را از دست داد و پس از مرگ علم سردنسیس رایت سفیر سابق بریتانیا در تهران فقدان او را سخت تأسفار توصیف کرده و از خدمات او در روابط ایران و انگلستان در دوران سفارت او در تهران تجلیل به عمل آورد و از سوی وزارت دربار هم مجالس ترحیمی به یاد او برگزار شد. با این احوال روند رو به گسترش بحران سیاسی مجموعه حاکمیت پهلوی را گرفتارتر از آنی ساخته بود که موضوع مرگ علم را جدی تلقی کند. اسدالله علم هنگام مرگ حدود 58 سال سن داشت.

مظفر شاهدهی

پی‌نوشتها:

1- اسدالله علم، یادداشت‌های علم، جلد اول، صص 48-49.

2- اسدالله علم، پیشین، جلد سوم، ص 276.

3- ع. باقی، تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، چاپ اول، قم، نشر تفکر، 1372، ص 335.

4- ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، تهران، نشر البرز، 1369، ص 134.

منابع و مأخذ

– مظفر شاهدهی، مردی برای تمام فصول، اسدالله علم و سلطنت محمدرضا پهلوی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، 1379.

– مظفر شاهدهی، زندگانی سیاسی خاندان علم، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1377.

- اسدالله علم یاداشت‌های علم، 5 جلد، چاپ اول، تهران، کتابسرا، 1371 - 1382.
- جهانگیر تفضلی، خاطرات جهانگیر تفضلی، به کوشش یعقوب توکلی، چاپ اول، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1376.
- علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، جلد 3 و 4 چاپ اول، بی‌جا، بنیاد فرهنگی امام رضا، بی‌تا.
- پرویز راجی، خاطرات پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ح. ا. مهران، تهران، اطلاعات، 1363.
- حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج2، تهران، بنیاد شهید، 1364.
- محمدعلی سفری، قلم و سیاست، ج 1 و 2، تهران، نامک، 1371 - 1373.
- ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، تهران، البرز، 1369.
- علی شهبازی، محافظ شاه، تهران، اهل قلم، 1377.
- مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، 1368.
- حسین فردوست، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، 2 جلد، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، 1370.
- اسدالله علم، گفت‌وگوهای من با شاه، 2 جلد، تهران، طرح نو، 1371.
- محمدحسن گنجی (به کوشش)، یادنامه به مناسبت چهل‌مین روز درگذشت امیر اسدالله علم، بیرجند، مؤسسه آموزش عالی شوکت‌الملک علم، 1357.
- مارگارت لاینگ، مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، چاپ اول، تهران، البرز، 1371.
- محمد علی منصف، امیر شوکت‌الملک علم امیرقاین، تهران، امیرکبیر، 1355.
- مصطفی الموتی، بازیگران سیاسی از مشروطیت تا سال 1357، جنگجویان 1 و 2 و 3، لندن، پگاه، 1995.
- بولتن خبرگزاری پارس، (محرمانه)، ش 90، 28 خرداد 1356.
- اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.